

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: اشتفان کورنلیوس  
برگردان: جمشید خون جوش  
فرستنده: علی مشرف  
۰۶ اپریل ۲۰۲۵



جمشید خون جوش

## دونالد ترمپ و انقلاب چهارم



### مقدمه مترجم:

اشتفان کورنلیوس در این مقاله به طرحی انقلابی می‌پردازد که ترمپ و تیم او در حال اجرای آن هستند تا دموکراسی آمریکا را دگرگون کرده و نوعی از قدرت مطلقه برای رئیس جمهور ایجاد کنند. [راسل ووت](#) (Russell Vought) یک ناسیونالیست مسیحی و معمار این طرح، آن را «انقلاب چهارم در تاریخ آمریکا» می‌نامد. هدف اصلی آن ایجاد تغییری بنیادی در ساختار دولت آمریکا، تمرکز قدرت در کاخ سفید و تضعیف تفکیک قواء است، به صورتی که قدرت ریاست‌جمهوری بالاتر از قوه قضائیه، کنگره و نهادهای مستقل مانند بانک مرکزی آمریکا و سازمان‌های نظارتی قرار گیرد. در صورت اجرای این طرح، چهارمین تحول بزرگ در تاریخ ایالات متحده پس از انقلاب استقلال، جنگ داخلی

و اصلاحات فرانکلین روزولت، رقم خواهد خورد. شیوه پیش بردن طرح، ایجاد آشوب از طریق تصمیم‌گیری‌های سریع و جنجالی است تا مخالفان خسته و فرسوده شده و مقاومتشان تضعیف گردد.

کورنلیوس با استناد به ستون نویس امریکائی، **رابرت کاکان** به ماهیت فاشیستی ترمپ و جنبش **ماگای** (Make America Great Again) او، که از آن به عنوان «ترمپیسیم» نیز یاد می‌شود، اشاره کرده است. از سوی دیگر، مقاله تنها به نقش ووت به عنوان نظریه‌پرداز ایدئولوژیک جنبش ناسیونال مسیحی و رابطه‌اش با **بنیاد هریتیج** پرداخته، بدون آن که ویژگیها و اهداف این جنبش، پیوند آن با دیگر جریانات محافظه‌کار مسیحی و رابطه‌اش با ترمپیسیم را توضیح دهد. بزودی در مقالاتی جداگانه، به این موضوعات پرداخته خواهد شد.

**رئیس‌جمهور ایالات متحده غیرقابل پیش‌بینی ارزیابی می‌شود، اما او همچنین از یک طرح پیروی می‌کند که همپیمانان ایدئولوژیک او با سرعت زیاد در حال اجرای آن هستند. چه چیزی می‌تواند او را متوقف کند؟**

### **دونالد ترمپ و انقلاب چهارم**

**نویسنده: اشتفان کورنلیوس**

اگر بتوان چنین گفت، راسل ووت (Russell Vought) مغز متفکر انقلاب امریکا است. نه دونالد ترمپ و نه ایلان ماسک، بلکه راسل ووت، یک مسیحی ملی‌گرای خودخوانده، یک ۴۸ ساله دارای دکترای حقوق، که پیش‌تر به‌عنوان مشاور سناتورهای و نمایندگان مختلف فعالیت کرده است. او نظریه‌پرداز ایدئولوژیک و اکنون مدیر دفتر مدیریت و بودجه کاخ سفید (Office of Management and Budget) است. ووت پیش‌تر در پایان دوره اول ریاست‌جمهوری ترمپ برای مدتی کوتاه این سمت را بر عهده داشت. اما در چهار سالی که بین دو دوره ریاست‌جمهوری ترمپ سپری شد، او این زمان را صرف نگارش نقشه راه انقلابی کرد که آن را «انقلاب چهارم در تاریخ امریکا» می‌داند. در این نقش، ووت در نقطه مقابل **الکساندر هملتون** قرار دارد؛ کسی که او نیز حقوقدان بود، اما در عین حال دانشمندی همه‌جانبه، سرباز جنگ، وزیر، از بنیان‌گذاران قانون اساسی امریکا و نظریه‌پرداز دولت به شمار می‌رفت. هملتون، مانند بسیاری از روشنفکران اواخر قرن هجدهم، متون کلاسیک را در زبان اصلی مطالعه می‌کرد. او انواع نظام‌های دموکراتیک را بررسی کرده بود و انقلاب فرانسه را به‌صورت زنده و در لحظه دنبال می‌کرد، انقلابی که در آن سوی اقیانوس اطلس در حال شکل‌گیری بود.

کمی پیش از آن که در پاریس سنگرها برپا شوند، هملتون در مجمع قانون اساسی فیلادلفیا حضور داشت و در سال‌های بعد، همراه با جیمز مدیسون و جان جی، مجموعه **مقالات فدرالیست** را نوشت؛ تفسیری بر قانون اساسی که به ماهیت دموکراسی و دشمنان آن می‌پرداخت (۱). وقتی هملتون درباره مردانی هشدار می‌داد که آزادی‌های جمهوری را به گور می‌برند، افرادی که به‌عنوان عوام‌فریب آغاز می‌کنند و به‌عنوان ستمگر به پایان می‌برند، بدون شک افرادی مانند ووت را در ذهن داشت، اما دونالد ترمپ را نیز. ترمپ حتی ممکن بود او را به یاد پادشاه انگلستان، جورج سوم، بیندازد: کسی که در ایالات متحده نوپا، نماد مطلق شرارت و نمونه کامل یک ستمگر محسوب می‌شد.

پس اینجاست، ستمگر جدید. و ایلان ماسک. و جی. دی. ونس. و البته راسل ووت، که در بنیاد هریتیج مانیفست ایدئولوژیک برای دوره دوم ریاست‌جمهوری را تدوین کرد و سپس یک برنامه فوق‌محرمانه برای اجرای آن نوشت. دنیا تنها به این دلیل از آن مطلع شد که ووت در دام افتاد. فعالان او را مخفیانه در یک سوئیت هتل فلم‌برداری کردند، زمانی که بی‌محابا جزئیات ریز و درشت نقشه تصاحب قدرت را فاش می‌کرد.

این جزئیات ریز و درشت اکنون روزانه به تیتراهای خبری تبدیل می‌شوند، گاهی حتی ساعتی یکبار، اما به هر حال، با سرعتی که حتی سرسخت‌ترین سیاست‌بازان را نیز فرسوده می‌کند. جهان مالی در وحشت فرو رفته، دولت‌ها به لرزه افتاده‌اند: انقلاب آغاز شده است. سرعت و آشفتگی بخشی از تاکتیک است، سردرگمی و غیرقابل پیش‌بینی بودن جزئی از برنامه. هیچ‌چیز آن‌گونه که به نظر می‌رسد نیست و قدرت از عنصر غافلگیری نشأت می‌گیرد.

### زمان عامل تعیین‌کننده در طرح انقلاب است: بنابراین حریف را باید غافلگیر کرد

این روش پیش‌تر در بسیاری از انقلاب‌ها آزمایش شده است: نگهبانان نظم باید مواضع خود را ترک کنند، سیلی بی‌وقفه از تصمیمات و اتهامات باید مدافعان را به گوشه‌ای براند. انقلابیون می‌گویند که باید مخالفان را در سیلاب رویدادها غرق کرد، تا از نفس بیفتند، تسلیم شوند، عقب‌نشینی کنند، از شدت خشم خود خسته شوند و از سرعت و حجم وقایع مستأصل گردند. این کودتا از درون به‌آرامی رخ نمی‌دهد، بلکه با هیاهو و سر و صدا پیش می‌رود، درست مطابق برنامه‌ای که از قلم راسل ووت نشأت گرفته است. زمان، عنصر کلیدی در این طرح انقلابی است: هدف، غافلگیر کردن حریف است.

ووت در این انقلاب مسؤول مهم‌ترین جبهه است: قوه قضائیه و نوسازی سریع دولت. به همین دلیل، او در واقع رقیب مستقیم الکساندر همیلتون محسوب می‌شود: همیلتونی که عمیقاً در مورد تعادل صحیح قوای یک دموکراسی و سازوکارهای کنترل‌کننده اندیشیده بود، همان ابزارهایی که باید از به قدرت رسیدن یک مستبد جلوگیری کنند.

همیلتون و مدیسون به‌عنوان اعضای کنوانسیون قانون اساسی، از نخستین انقلابیون دموکراسی امریکا بودند. آن‌ها تفکیک قواء و میزان اختیارات ریاست‌جمهوری را تعریف کردند، قانون اساسی فدرال را به تصویب رساندند و مناقشه میان ایالت‌های کنفدراسیون را به نفع قدرت مرکزی حل کردند. اما این درگیری واقعاً پایان نیافت. کمتر از هشتاد سال بعد، این تشنج در قالب جنگ داخلی امریکا به انفجار رسید، توسط تلاشی از سوی ایالت‌های جنوبی برای جدائی از اتحادیه: جنگی که در ظاهر بر سر حقوق شهروندی و مسأله برده‌داری بود، اما در حقیقت، بر سر ماهیت نامشخص هویت ملی امریکا شکل گرفت.

تنها با شکست ایالت‌های جنوبی در جنگ داخلی بود که امریکا به «ایالات متحده» تبدیل شد. این شکست نهایتاً به برده‌داری پایان داد، بلکه حق رأی عمومی، حق شهروندی بر اساس تولد و مهم‌تر از همه، برابری در برابر قانون را تثبیت کرد. این همان «انقلاب دوم» امریکا بود.

این دگرگونی عظیم نیروهای قدرتمندی را، به‌ویژه در عرصه اقتصاد، آزاد کرد که دولت فدرال نوظهور قادر به مهار آن نشد. شصت سال بعد، همین پویایی اقتصادی منجر به فاجعه‌ای بی‌سابقه شد: رکود بزرگ اقتصادی. تنها در این مرحله، یعنی در «انقلاب سوم»، بود که دولت به رهبری فرانکلین دلانو روزولت (۲)، اقتدار خود را بازیافت. روزولت، به پشتوانه یک تفویض اختیارات گسترده، کشور را تحت یک نظام مدیریتی سختگیرانه و یک سیاست رفاهی بی‌سابقه برای امریکا قرار داد. مدلی که او بنا نهاد، دهه‌ها ستون فقرات ایالات متحده باقی ماند.

ایالات متحده بارها با حملات به نظم خود مواجه شده است. این کشور هرگز یک نماد ثبات مطلق نبوده است، چرا که قدرت ریاست‌جمهوری در امریکا بی‌همتاست. همین قدرت بسیاری از رؤسای‌جمهور را وسوسه به سوءاستفاده کرده است، که نقطه اوج آن در دوران ریچارد نیکسون رخ داد. نیکسون علاوه بر تمام بازی‌های پشت‌پرده و اقدامات غیرقانونی‌اش، حتی حقوق مالی کنگره را نیز تضعیف کرد. او بسادگی از تخصیص بودجه‌هایی که توسط کنگره تصویب شده بود، خودداری کرد و سیاستی را در پیش گرفت که به «خشکاندن منابع مالی» (۳) معروف شد. در

واکنش به این اقدام، اکثریت کنگره قانونی را تصویب کرد که رئیس‌جمهور را ملزم می‌کرد تا بودجه‌های مصوبه را حتماً هزینه کند.

### متخصص تاریخ رابرت کاگان در سال ۲۰۱۶ درباره خودکامگی ترمپ هشدار داده بود

امروز، پنجاه سال پس از نیکسون و تقریباً یک قرن پس از روزولت، دونالد ترمپ، که چندان به‌عنوان یک نظریه‌پرداز نظام سیاسی شناخته نمی‌شود، «انقلاب چهارم» را اعلام کرده است. هدف او ویران کردن ساختار حکومتی است که همیلتون و دیگر بنیان‌گذاران ایالات متحده امریکا بنا نهادند و روزولت آن را توسعه داد. جنبش ترمپ به‌دنبال قدرت مطلقه‌ای برای رئیس‌جمهور است، به‌گونه‌ای که نه‌تنها کنترل کامل دولت فدرال و نهادهای مستقلی مانند بانک مرکزی را در اختیار داشته باشد، بلکه حتی بودجه کشور را نیز از نظارت کنگره خارج کند. در این سناریو، کنگره از یک نهاد کلیدی در ساختار دموکراتیک، به نهادی درجه‌دو و فاقد قدرت واقعی تبدیل خواهد شد.

متخصص تاریخ رابرت کاگان پیش از نخستین دوره ریاست‌جمهوری ترمپ در سال ۲۰۱۶ به ماهیت فاشیستی او و جنبش اشاره کرده بود. برای دور دوم ریاست‌جمهوری، او هشدارهایش را با لحنی بسیار شدیدتر بیان کرد و از دیکتاتوری ترمپ سخن گفت. سخنان او اکنون به‌شکلی پیشگویانه به نظر می‌رسند، همان‌طور که تحول سریع ساختار حکومتی امریکا گواهی بر آن است.

در صف مقدم صحنه، شاهد پرستشی فرقه‌گونه از رئیس‌جمهور، کنترل اقتدارگرایانه او بر حزب و لحن تحریک‌آمیز و تفرقه‌افکنانه‌اش هستیم، لحنی که بر تعصبات و تحقیر دیگران متکی است. قدرتی که ترمپ به‌صورت دل‌خواهی به افراد اعطا یا از آنان سلب می‌کند، نیازمند اطاعت کامل از اوست، همان‌گونه که رئیس‌جمهور اوکراین به تلخی تجربه کرد. نفرت، خشم و ترس سلاح‌های او هستند. هیچ‌کس در امان نیست:

رهبان عالی ارتش امریکا، قضات، دادستان‌ها، مقامات بلندپایه، فرمانداران، نخست‌وزیران و رؤسای دولت‌ها: همه در معرض حذف سیاسی از سوی این «قدرت مطلق» قرار دارند.

ترمپ روی صحنه فقط فضای سیاسی را آماده می‌کند و میدان را می‌گشاید تا ایلان ماسک نقش دلقک دربار را ایفا کند و راسل ووت در پشت پرده، به‌عنوان طراح اصلی، سرخ‌ها را به حرکت درآورد. پشت سر آن‌ها، سایر چهره‌ها قرار دارند: پم بوندی در وزارت دادگستری، هاوارد لانتیک در وزارت تجارت، کش پاتل به‌عنوان رئیس اف‌بی‌آی. آن‌ها معماران این انقلاب هستند.

هدف اولیه، کنترل کامل دستگاه دولتی و تحمیل «دکترین حکومت یکپارچه» (۴) است. طبق ماده دوم قانون اساسی امریکا، رئیس‌جمهور اختیار مدیریت قوه مجریه را دارد. اما این ماده شامل استثناهایی نیز می‌شود: کنگره حق ایجاد نهادها، کنترل از طریق بودجه و نظارت بر انتصابات را داراست. از زمان دوران روزولت، رویه مرسوم این بوده است که حتی دولت فدرال قدرتمند نیز جزایری از استقلال را بپذیرد.

بانک مرکزی ایالات متحده، فدرال رزرو، یکی از همین نهادهای مستقل است که از دستورات رئیس‌جمهور تبعیت نمی‌کند. هر چیز دیگری به غیر از این کابوسی خواهد بود برای سیاست پولی و معماری مالی کشور. کمیسیون ارتباطات فدرال (FCC) به‌طور مستقل درباره مجوزهای رسانه‌ای تصمیم می‌گیرد. «هیأت ملی روابط کار» (National Labour Relations Board) نیز بر حقوق کارگران و آزادی اتحادیه‌های کارگری در کشور نظارت دارد.

ترمپ قصد دارد تا این نهادها را تحت کنترل مستقیم کاخ سفید درآورد. علاوه بر این، اختیارات وزارتخانه‌ها در تفسیر قوانین را محدود کند و به‌طور کلی دستگاه نظارتی را کوچکتر سازد. در حال حاضر، ۲,۴ میلیون نفر در دولت فدرال امریکا مشغول به کار هستند که از این تعداد، ۱,۴ میلیون نفر تنها در نیروهای مسلح، وزارت امور کهنه‌سربازان و وزارت امنیت داخلی فعالیت دارند - نیروهای نظامی فعال در اینجا حساب نشده‌اند. در مقایسه با دیگر دموکراسی‌های توسعه‌یافته، این رقم قابل توجه است. برای نمونه، آلمان که از نظر جمعیت چهار برابر کوچکتر از امریکاست، تنها در سطح فدرال نیم میلیون کارمند دارد، و در کل بخش دولتی این کشور، پنج میلیون نفر مشغول به کار هستند.

### "قانون آن چیزی نیست که آقای ترمپ ادعا می‌کند. او پادشاه نیست"

اصلاحات اداری ترمپ با این ادعا همراه است که او شخصاً سقف هزینه‌های دولت را تعیین کند و در نتیجه، حق کنترل بودجه را عملاً از کنگره بگیرد. در این راستا، بازرسان کل مستقل در وزارتخانه‌های بزرگ بدون هیچ مبنای قانونی برکنار شده‌اند. حتی حقوق اساسی مندرج در قانون اساسی نیز از نگاه ترمپ و مشاوران ایدئولوژیک او طعمه‌ای آسان به نظر می‌رسد. برای نمونه، تلاش او برای تغییر حق شهروندی مندرج در قانون اساسی از طریق فرمان اجرائی، موقتاً توسط یک دادگاه متوقف شده، اما در نهایت، دیوان عالی کشور درباره تفسیر صحیح آن تصمیم‌گیری خواهد کرد.

هم‌اکنون، حقوقدانان برجسته کشور هشدار داده‌اند که امریکا شاهد یک قبضه قدرت خودکامه و تضعیف نظام کنترل و توازن (Check and Balance) است. نخبگان حقوقی از سراسر طیف‌های سیاسی در یک دادخواست بی‌سابقه، ترمپ را به نقض قانون متهم کرده‌اند و هشدار داده‌اند که کشور در بحران قانون اساسی قرار دارد:

«رئیس‌جمهور موظف است به قانون اساسی و همچنین احکام قضائی که فعالیت‌های غیرقانونی و خلاف قانون اساسی او را ممنوع می‌کنند، پایبند باشد. قانون آن چیزی نیست که آقای ترمپ ادعا می‌کند. او پادشاه نیست.»

در واقع، هیچ حد و مرزی برای تخیل باقی نمانده است:

- \* - آیا رئیس‌جمهور حق دارد نیروهای نظامی را علیه مهاجران به کار گیرد؟
  - \* - آیا او می‌تواند به دلایل سیاسی، حق اقامت افراد را لغو کند؟
  - \* - آیا او مجاز است وزارت دادگستری را برای تعقیب مخالفان سیاسی خود تحت فشار بگذارد؟
  - \* - آیا سازمان‌های مالیاتی موظف‌اند بنا به دستور رئیس‌جمهور، وضعیت مالی منتقدان نامطلوب او را بررسی کنند؟
- اینها دیگر سؤالاتی فرضی نیستند، بلکه در متن یک بحران قانون اساسی مطرح شده‌اند که می‌تواند نظام دموکراتیک امریکا را متحول کند.

سرنوشت این انقلاب در ماه‌های آینده مشخص خواهد شد. سرعت و شدت اجرای دستورات ووت نشان می‌دهد که عامل زمان می‌تواند بزرگترین مشکل برای جنبش ماگا (MAGA) باشد. اما در حال حاضر، شرایط به نفع ترمپ است، زیرا که هر دو مجلس کنگره تحت سلطه او هستند، دادگاه‌ها به کندی پیش می‌روند و هیچ تضمینی وجود ندارد که بتوانند او را متوقف کنند.

پس از موج گسترده شکایت‌ها و محاکماتی که علیه ترمپ مطرح شد، او اکنون باور دارد که از لحاظ حقوقی دست‌نیافتنی است. اگر او از اجرای حکم دادگاه سر باز زند، چه کسی می‌تواند او را پاسخگو کند؟

از اپوزیسیون انتظار مقاومت چندانی نمی‌رود. حتی اگر مقاومتی نیز صورت گیرد، تأثیر قابل توجهی نخواهد داشت. جیمز کارویل (۵)، ستراتیژیست کهنه‌کار دموکرات‌ها، در توصیه‌ای با ادبیاتی شبیه به تحلیل‌گران نظامی، به هم‌جزبی‌هایش پیشنهاد «وقفه تاکتیکی» داد. او اعتراف کرد که دموکرات‌ها برای متوقف کردن ترمپ از نظر قانونی ابزار چندانی در اختیار ندارند و افزود: «مردم امریکا منتظر ما نیستند تا همان استدلال‌های قدیمی را دوباره علیه ترمپ مطرح کنیم. آنها خسته شده‌اند. حتی رأی‌دهندگان دموکرات از دیدن ناله‌ها و شکایت‌های ما خسته شده‌اند، چون این تنها ناتوانی ما را نشان می‌دهد.»

تنها امید باقی‌مانده، خودپیرانگری ترمپ است. با وجود همه برنامه‌ریزی‌های انقلابی، ترمپ همچنان همان ترمپ است: فردی که خود را تخریب می‌کند. نمونه‌اش تعرفه‌ها: تصمیمات ناگهانی و متناقض او درباره اعمال و لغو تعرفه‌های جدید، بازارها را دچار جنون کرده، اقتصاد را تحت فشار قرار داده، قیمت‌ها را افزایش داده و ترس از رکود را تشدید کرده است. در نتیجه، ممکن است ترمپ به دلیل همین هرج‌ومرج در سیاست‌های خود، به سرعت بخشی از حامیانش را از دست بدهد. سرعتی که ووت دیکته کرده است، باعث ایجاد بی‌ثباتی می‌شود – و برای بازارها هیچ چیز بدتر از عدم قطعیت نیست. هرج‌ومرج خسته‌کننده است، تناقض‌های مداوم باعث سردرگمی می‌شوند، حتی در میان رأی‌دهندگان که ممکن است از ترمپ روی برگردانند و پائیز امسال، با نزدیک شدن به انتخابات میان‌دوره‌ای، به دنبال گزینه‌های جدیدتری باشند.

مخالفان ترمپ امیدوارند که پس از انتخابات میان‌دوره‌ای در یک سال و نیم آینده، او دوباره با یک اکثریت دموکرات در کنگره رویبرو شود – شاید حتی در هر دو مجلس. اما این تنها در صورتی است که ترمپ تا آن زمان، دموکراسی امریکا را به یک حکومت خودکامه تبدیل نکرده باشد و مانند همفکرانش، اوربان و پوتین، سیستمی سرکوبگر ایجاد نکرده باشد.

آیا این غیرممکن به نظر می‌رسد؟ پنجاه روز نخست نشان داده که دیگر هیچ چیزی غیرممکن نیست. اما آزمون واقعی انقلاب هنوز پیش روی ترمپ است. او در هفته‌های آینده باید مهم‌ترین وعده انتخاباتی خود، یعنی کاهش مالیات برای همه، را عملی کند. هدیه سخاوتمندانه‌ای که به نظر نمی‌رسد بتواند آن را تأمین مالی کند. اما اگر نتواند، چه خواهد شد؟ ترمپ، که خود را بدون هرگونه طنزی، پادشاه می‌نامد و هرچه بیشتر در چارچوب‌های مطلق‌گرایانه می‌اندیشد، حیات سیاسی‌اش وابسته به عشق بی‌قیدوشرط طرفدارانش است. قدرت مطلق او بر توانایی‌اش در بسیج احساسات عمومی، ایجاد وفاداری بی‌چون‌وچرا و مقاومت در برابر هرگونه انتقاد، حتی در میان تناقضات و مشکلات استوار است. این وضعیت نمی‌تواند تا ابد ادامه یابد. روزی فرا خواهد رسید که ترمپ مسؤول عدم تحقق کاهش مالیات‌ها، افزایش قیمت‌ها و تورم شناخته خواهد شد. پادشاه و انقلابی‌گر، این دو نقش را نمی‌توان برای همیشه همزمان بازی کرد. در نهایت، بزرگترین دشمن ترمپ، خود او خواهد بود.

\*\*\*\*\*

### توضیحات مترجم:

۱- در حواصل ۲۷ اکتوبر ۱۷۸۷ و ۲۸ ماه می ۱۷۸۸ چند نشریه شهر نیویورک مجموعه‌ای از ۸۵ مقاله و رساله در دفاع از قانون اساسی امریکا را با نام مستعار مشترک «پوبلیوس» منتشر کردند. این مجموعه در ابتداء به‌طور عمومی با نام «فدرالیست» شناخته می‌شد تا این که در قرن بیستم عنوان «مقالات فدرالیست» برای آن به کار رفت. این مجموعه نه تنها یک تفسیر جامع از قانون اساسی اتحادیه ایالت‌های امریکا ارائه می‌دهد، بلکه به عنوان یکی از اسناد

کلاسیک در تاریخچه اندیشه سیاسی مدرن قلمداد می شود. بعدها مشخص شد که «پوبلیوس» نام مشترکی برای سه نگارنده اصلی مقالات، الکساندر همیلتون، جیمز مدیسون و جان جی، بوده است. همه آنها از سیاستمداران نامدار امریکائی و از رهبران انقلاب استقلال این کشور بودند. ۱۳ مستعمره بریتانیا در خاک امریکای امروز که علیه دولت مرکزی بریتانیا متحد شده بودند، پس از پیروزی در جنگ‌های معروف به استقلال با صدور «بیانیه استقلال»، جدائی کامل خود را از این دولت اعلام کردند. این مستعمرات به جز اتحاد در تقابل با دولت بریتانیا و خواست استقلال از آن، داری هیچ‌گونه پیوند یا رابطه روشنی با یک دیگر نبودند. به همین دلیل، در نخستین گام جهت تشکیل دولت امریکا در معنای مدرن امروزی آن، در صدد تشکیل یک «کنفدراسیون» از ایالت‌های مستقل برآمدند. اما پیش‌نویس قانون اساسی تهیه شده توسط رهبران انقلاب امریکا، کشوری را مد نظر داشت که در آن ایالات ۱۳ گانه به جای یک اتحاد کنفدراسیونی در یک دولت واحد فدرالی متحد شوند. مفاد قانون اساسی جدید، با سلب بخش‌هایی از اختیارات ایالات مستقل به سود دولت فدرال امریکا، تلاش کرد تا مناقشه میان ایالت‌های کنفدراسیون را به نفع قدرت مرکزی حل کند و اتحادیه «کنفدراسیونی» را به یک دولت واحد «فدرالیستی» تبدیل کند. در واقع فدرالیسم مورد نظر بنیانگذاران امریکا، در خدمت تجمیع قوای محلی و ایالتی در یک دولت متمرکز فدرالیستی بود تا تجزیه اختیارات یک دولت مستقر مرکزی به سود ایالت‌ها. "مقالات فدرالیست" در سنامه‌ای سودمند برای همه کسانی است که خواهان یک «ایران فدرال» بر اساس واحدهای قومی-اتنیکی هستند.

۲- سی و دومین رئیس جمهور امریکا [Franklin D. Roosevelt](#) و مبتکر برنامه نیو دیل

۳- اصطلاح «خشکاندن منابع مالی» در دوران ریاست‌جمهوری ریچارد نیکسون به یک سیاست خاص اشاره دارد که او از آن برای محدود کردن هزینه‌های دولت استفاده کرد. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این سیاست، امتناع نیکسون از هزینه‌کردن بودجه‌های تخصیص‌یافته توسط کنگره بود. در دهه ۱۹۷۰، کنگره بودجه‌هایی را برای برنامه‌های مختلف، از جمله آموزش، حمل‌ونقل و محیط زیست تصویب می‌کرد، اما نیکسون با استفاده از وتوی جیبی (pocket veto) یا عدم تخصیص منابع از اجرای برخی از این مصوبات جلوگیری کرد. این اقدام نیکسون باعث شد تا کنگره در سال ۱۹۷۴ قانون «کنترول بودجه و تخصیص‌ها» را تصویب کند، که به طور رسمی اختیار رئیس‌جمهور را برای جلوگیری از هزینه‌کردن بودجه‌های تصویب‌شده محدود کرد. به‌طور خلاصه، «خشکاندن منابع مالی» در دوره نیکسون به ستراتیژی او برای کنترول بودجه از طریق جلوگیری از تخصیص منابع مالی مصوب کنگره اشاره دارد، که به یکی از دشواری‌های جدی میان قوه مجریه و مقننه در امریکا تبدیل شد.

۴- سیستم حکومتی که در آن تمام قدرت و اختیارات در یک دولت مرکزی متمرکز است و واحدهای محلی یا منطقه‌ای (مانند استان‌ها، ایالت‌ها یا شهرستان‌ها) تنها قدرتی را دارند که دولت مرکزی به آن‌ها تفویض کرده است، خلاف سیستم فدرالی که ایالت‌ها یا مناطق دارای اختیارات و حاکمیت مستقلی هستند که دولت مرکزی نمی‌تواند آن‌ها را بدون تغییر قانون اساسی لغو کند.

۵- جیمز کارویل (James Carville) یک ستراتیژیست سیاسی، مشاور انتخاباتی و مفسر امریکائی است که بیشتر به دلیل نقش خود در کمپین انتخاباتی موفق بیل کلینتن در سال ۱۹۹۲ شناخته می‌شود. او در کمپین ریاست جمهوری بیل کلینتن علیه جورج بوش پدر، نقش کلیدی داشت. او شعار معروف «این اقتصاد است! احمق!» (It's the economy, stupid) را مطرح کرد که بر مشکلات اقتصادی دوران بوش تمرکز داشت و به پیروزی کلینتن کمک کرد

سه شنبه ۱۲ فروردین- حمل- ۱۴۰۴